۸. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۲۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - یکشنبه، ۲۲ خرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- آیه «و رهطک منهم المخلصین» و بطلان ادعای نسخ آن
- قرائات رایج در عصر حاضر
- عدم تنافی اختلاف قرائات با حرف واحد بودن آن
- سخن نحاس شاهد تاریخی مهم برای نفی قاری محوری
- انکار نقل تفرد حفص در قرائت «ضُعف» در کتاب التمهید
  - انکار نقل تفرد حفص در قرائت «ضُعف» در کتاب التمهید
  - عدم هماهنگی بین دو کتاب التمهید و علوم قرآنی
- توضیح قرائت «ضُعف» با توجه به معنای تجزی در قرائت
  - افراد القرائة بالرواية و تجزی در قرائت
  - قرائت «ضُعف» ؛ مبتنی بر تجزی حفص در قرائت
  - منحصر کردن قرائات متواتر در قرائات سبعه توسط ابن مجاهد

پیشگفتار (خلاصه)

آیه «و رهطک منهم المخلصین» و بطلان ادعای نسخ آن

در صفحه دوم بودیم. برخی از آقایان فرمودند مباحثه دیروز ناتمام ماند. روایاتی که از حضرت بود پنج مورد بود که تنها یکی از آنها بحث شد. فرمودند که آیه «سلام علی آل یاسین» بحث شود. پیشنهاد خوبی است اما من این جور به ذهنم آمد که چون هنوز خود مقاله بحث دارد، آن را از باب خاتمه مسک برای پایان بگذاریم. ان شالله این چند صفحه را سریع بخوانیم و وقتی تمام شد آن چند آیه‌ای که هست را در یک جلسه بخوانیم. البته من پی جویی کردم. شما هم این نکات را یادداشت کنید. در این یادداشتها خیلی برکت هست. من به سهم خودم؛ با تنبلیای که قبلاً بوده و الآن هم که سنم بالا آمده دیگر برای من خیلی ممکن نیست. ان شالله شماها مثل ما رفتار نکنید. دیروز به ذهنم آمد که ما از این حدیث عیون اخبار و سائر کتابها...؛ اگر یادتان باشد این حدیث منابع متعددی داشت. من از یک منبع آن را خواندم. این روایت در کتب متعددی آمده که حضرت امام رضا علیه‌السلام در یک مجلس عمومی که علماء هم بودند، از قرائت مخالف مصحف عثمان شاهد آوردند و علماء هم حرفی نزدند.

این قرائت بود: «و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک منهم المخلصین». اتفاقا اولین آیه‌ای بود که حضرت شاهد آوردند. فرمودند دوازده آیه هست که اولین آنها این بود. برای چه چیزی شاهد آوردند؟ برای معنای اصطفاء در قرآن کریم؛ «ان الله اصطفی». اصطفی برگزیدن است. خدای متعال در طول تاریخ خلقت خودش بندگانی را برگزیده است. این برگزیدن را خدا توضیح داده ای نه؟ حضرت به این قرائت استشهاد کردند. در «انذر عشیرتک الاقربین» اصطفاء نیست. عشیره تو هستند که نزدیک به تو هستند. نزدیک ترین هستند. اما «و رهطک المخلصین»، مخلَص اسم مفعول است. یعنی «من اخلصه الله». تا آن مخلَصی را میخوانید مقصود حضرت معلوم میشود که فرمودند خدای متعال اصطفاء و برگزیدن دارد. یعنی آن کاری که خودش انجام داده را آورده است. المخلَصین؛ یعنی المصطفین؛ آن هایی که خداوند برگزیده است.

این استشهاد حضرت است. من عرض کردم همین حدیث میتواند شمشیر تیزی در دست اهلسنت شود تا بگویند شیعه قائل به تحریف کتاب هستند. دیروز عرض کردم وقتی کار نکنیم همین است. فوری به لکنت میافتیم که چه بگوییم. اما دیروز عرض کردم زمانیکه حضرت این را فرمودند بخاری و مسلم هفت-هشت ساله بودند. آنها بعد از امام علیه‌السلام در صحیح ترین کتب، همین را آورده‌اند.

دیروز به ذهنم آمد که دنباله آن را بگیرم. دنبال چیز ساده ای را بگیرم، آن چیزی که بر ذهن من طلبه رفته را میگویم. نقل این چیزی که بر ذهن من رفته به‌عنوان یک گفده طلبگی نافع است. به ذهنم آمد که در زمان ما سه تا معجم القرائات نوشته شده؛ یعنی یک زحمتی را که کار میبرد را انجام داده‌اند. یکی برای دکتر عبد اللطیف است. دیگری برای احمد مختار عمر است. یکی هم موسوعة التفسیر المأثور است. آن دو معجم کار فردی است. اما در این موسوعه حدود پنجاه نفر از متخصصین دانشگاههای سعودی دست به دست هم داده‌اند و یک کار دانشگاهی وسیعی انجام داده‌اند؛ بیست و پنج جلد کتاب نوشته اند. موسوعة التفسیریة المأثور؛ یعنی تمام اقوال صحابه، تابعه و تبع التابعین را راجع به تفسیر آورده‌اند. بیست و پنج جلد کتاب

است. الآن در عالم اسلام منتشر شده و برای خودش چیزی است.
من گفتم به اینها مراجعه کنم و ببینم بحث دیروز ما در مورد «و رهطک منهم المخلصین» چه بازتابی دارد. هر سه مورد آن را خدمت شما می‌گویم. در کتاب معجم القرائات القرآنیه، ج ۴،ص۳۳۰، احمد مختار عمر، اصلاً «رهطک منهم المخلصین» را نیاورده است. از این آیه در شده. پس این قرائت در کتاب احمد مختار نیست. در کتاب معجم القرائات دکتر عبد اللطیف، ج۶ ص ۴۷۰ چون از طبری نقل می‌کند آورده است. آدرسی که از طبری داده جلد ۱۹ ص۷۴ است. اگر نگاه کنید من از طبری هم تحقیق احمد شاکر را آورده‌ام و هم طبع دار الهجره. چون ایشان از طبری آدرس داده می‌گوید طبری از عمرو نقل کرده است. طبری هم همین را می‌گوید. می‌گوید قرأ عمرو «و رهطک المخلصین». اتفاقا «منهم» هم ندارد.
در موسوعة التفسیر هر وقت مراجعه کردید توجه داشته باشید. محور موسوعة التفسیر که عربستان در ۲۵ جلد چاپ کرده، در المنثور سیوطی است. عینی در المنثور را محور قرار داده‌اند و شروع کرده‌اند. ولی نظم آن به هم ریخته است. چون نظمی که آنها قرار داده‌اند خیلی دقیق و جذاب است. به ترتیب تاریخ قرارداده اند. عینی اگر سیوطی ذیل یک آیه بیست روایت می‌آورد که ازدهمی آن برای ابن مسعود است، ازدهمی را جلو می‌آورند. چون می‌خواهند منقول منه را بیاورند، آن را بالا می‌آورند. خیلی جالب است. در موسوعة التفسیر المأثور ج۱۶ ص۳۹۵ می‌آورد: «رهطک منهم المخلصین». در اینجا «منهم» دارد. از طبری نقل می‌کند. ولی طبری می‌گوید از عمرو بن مرّه است. چیزی که از ذهن من گذشت این بود که با اینکه از طبری نقل می‌کنید اما طبری در تفسیر می‌گوید عن عمرو! نمی‌گوید عن عمرو بن مُرّه! لذا بهت‌بالا آن رفتم. یادم آمد که محور موسوعة التفسیر در المنثور است. در در المنثور سیوطی به همین صورت می‌گوید. می‌گوید ابن جریر که طبری است نقل می‌کند از عمرو بن مره. حالا در نسخه سیوطی ابن مره را داشته با سیوطی از خبرویت خودش اسم برده که مقصود از عمرو، عمرو بن مره است؟
این نکات را عرض کرده بودم، تکرارش خوب است. الدر المنثور سند ندارد. همه مرسل است. اما در مقدمه آن می‌گوید همه این حدیثها سند دارد. من قبلاً در کتاب کبیری به نام ترجمان القرآن سندها را ونوشته ام. هر کسی سند می‌خواهد به آن کتاب من برود. بعد دیدم کتاب خیلی حجیم است و باید مختصر باشد، الدر المنثور را ونوشتم. سه جلد نسبتاً متوسط است که همه می‌توانند داشته باشند. متأسفانه ترجمان القرآن سیوطی در دستها نیست. عینی اگر در کتابخانه‌ای نسخه خطی آن پیدا شود خیلی خیلی عالی است. چون حدیثهایی دارد که با سند های آن کار داریم. از تفاسیری نقل کرده که یکی از آنها تفسیر ابن مردویه است.
خب سیوطی از عمرو بن مره نقل می‌کند. نکته را تنها برای این گفتم. عمرو بن مره شاگرد سعید بن جبیر و سعید بن مسیب است که در سال ۱۱۶ وفات کرده است. از صغار تابعین است. عینی در زمان امام باقر علیه‌السلام بوده. یکی-دو سال از زمان شهادت حضرت از دنیا رفته. این خودش از قراء مهم و از حفاظ بزرگ است. در قرائت، استاد اعمش است. خیلی خوب شد. غیر از صحیح بخاری و مسلم ام حدود صد سال قبل از مناظره و مجلس امام رضا علیه‌السلام از نقل اهل‌سنت، قرائت پیدا کردیم. پس اینکه دکتر مصطفی بغا گفت این قرائت منسوخ است، تمام نیست. منسوخ نیست. صد سال قبل از روایت امام رضا علیه‌السلام طبری آن را نقل می‌کند. به تبع آن، کتاب الموسوعة التفسیر هم می‌آورد. یک سند خیلی خوب. عمرو بن مره که از بزرگان حفاظ است و شاگرد تابعین بزرگ است، آن را برای ما نقل کرده. قرأ «انذر عشیرتک الاقربین و رهطک منهم المخلصین». این «منهم» را او دارد. اینکه آیا طبق آنها تصحیح کرده‌اند یا دو نقل است، جای خودش. این نکته‌ای بود که برای مباحثه دیروز بود.

قرائات رایج در عصر حاضر

بعد از مباحثه دیروز نکاتی مطرح شد. فرمودند در زمان ما چند مصحف در دستها رایج است؟ عرض کنم : چهار مصحف. آقا یک فایلی برای من فرستادند. اسم آن این است: القرائات القرآنیه فی عصرنا الحاضر بین الانتشار و الانحصار[1]. در فدکیه هم بزنید میآید. ایشان در مورد مصاحف میگوید: «من الجدیر بالذکر ان السودان بلد وحید فی العالم السلامی الذی یدرس...». در اینجا توضیح میدهد «القرائات السائده الیوم»؛ یعنی آن قرائاتی که الآن هستند و سیادت دارند و مرسوم هستند، چهارتا هستند. قرائت حفص از عاصم که در شرق بلاد اسلامی است. قرائت ورش از نافع که در الجزائر و مغرب و تونس –البته تونس مقداری مختلف است- رایج است. در الجزائر مصحف رسمیشان است. برای خصوص ورش از نافع قانون تصویب کردهاند. خود سعودی هم به عثمان طه پول داده که مصحف ورش از نافع را نوشته. یک سایت مفصل برای مصحف هست. مصاحفی که مرتب نوشته میشود را در سایت وسیعی گذاشتهاند. ظاهراً اصل سایت و مرکز آن برای عربستان سعودی است. مدام وعده میدادند که قرائت قالون هم دارد نوشته میشود و میآید. به نظرم پارسال بود که قالون را هم گذاشتند. قرائت سوم قرائت قالون از نافع است. چهارمی هم دوری از ابی عمرو البصری است. این هم مصحفی است که در سودان است. ایشان توضیح میدهد: «ان السودان هو البلد الوحید فی العالم السلامی الذی یدرس القرآن الکریم بثلاث روایات من الروایات القرآنیه الاربعه السائدة و هی روایة الدوری عن ابی عمرو البصری فی اوساط السودان، و روایة ورش عن نافع المدنی فی غرب و شمال السودان بینما تنتشر روایة حفص عن عاصم الکوفی فی باقی مناطق السودان». قبلش هم توضیح میدهد و میگوید چون مصاحف قرائت حفص خیلی منتشر بود و موجود بود، یک دفعه خیزشی در سودان شد و قرائت حفص رایج شد. و الا میگوید قبل از آن نوعاً قرائت دوری از ابی عمرو رایج بود.

شاگرد: دوری از قراء سبع است؟

استاد: بله، ابی عمرو البصری از قراء سبعه است. اصلاً بعد از ابن مجاهد غیر از قراء سبعه بهعنوان قرائت سائد کنار رفتند. ابن جزری عشر را آوردند. عشر هم بعد از آنها در مطالب دانشگاهی و کلاسیک رایج است. اما بین مردم نیست. بین مردم همین چهار قرائت است. بعد ایشان توضیح میدهد و میگوید علمائی که با آنها آشنا شدند گفتند چرا این تراث عظیمی که ما داریم همینطور ماندهاست؟! الآن یک نهضت هایی ایجاد شده که دوباره در دانشگاهها قرائات عشر را بخوانند و تعلیم دهند و متخصص داشته باشند.

منظور اینکه من میخواستم این فایل را بگویم. اول و آخرش را نگاه کنید. ایشان میگوید. چیزهای جالبی که دنبالهٔ آن دارد تاریخچهٔ سائد شدن این سه قرائت در سودان را توضیح میدهد. سالهای آن را نام میبرد و کارهای بیرونی که انجام دادند را هم میگوید. میگوید اول چه قرائتی بود. بعد چه گروهی بودند که اقدام کردند و مصحف ورش را رواج دادند. بعد توسط گروه بعدی حفص آمد. ولی در بین خودشان از حیث اباء و اجدادشان روایت دوری از ابی عمرو بصری است. بعد میگوید شرائط تکنیکی که پیشرفت میکرد باعث میشد قرائت دوری منسوخ شود، بعد اقدام کردند و گفتند چرا در اینکه این قرائت فراموش شود چرا سستی میکنیم؟! این هم برای این مطلب.

---

[1]مقاله

عدم تنافی اختلاف قرائات با حرف واحد بودن آن

دیروز از یکی- دو مورد دیگر هم صحبت شد. یکی برای فصل الخطاب است که دیروز عرض کردم. یکی از مهمترین بخشهای فصل الخطاب الدلیل العاشر است. ایشان که شروع میکنند میگویند دیگر واضح است که اختلاف قرائات در قرآن چگونه است. بعد هم میگویند ای امت بیچارهای که کتاب خدا را برای خودتان نگه ندا شتید. یک سوره حمد سالم برای ما نگذاشتید. ما اینها را قبلاً در مباحثه خواندهایم. اتفاقا در این چاپ صفحه ۲۱۰ است. صفحه ۲۲۲ متناقض با خودشان میگویند. وقتی در اینجا میخواهند بگویند، میگویند امتی که تضییع کردید. یک جا که میخواهند جواب دیگری را بدهند میگویند این محال است. مگر ممکن است که مسلمانان از کلام خدا همینطور در شوند؟! من این دو را یادداشت کردهام. چطور آن جا که میخواهید در کنید مسلمانان اهل اهتمام به قرآن شدند و محال است که کلام وحی را همینطور در کنند؟! اینجا که میخواهید اصل حرف را جا بیاندازید میگویند امت بیچارهای که سوره حمد را سالم نگذاشتند!

من قبلاً در مباحثه عرض کردم انصاف شروع عبارت ایشان شیعه را میگیرد. میگویند این امت در حفظ کلام خدا به قدری سستی کردند که ما نمیدانیم خداوند سوره حمد را به چه صورتی نازل کرده! «ملک» نازل کرده ای «مالک»؟! ایشان این را میگویند. خب شیعه را هم داخل کردید. بعد که به آن جا میرسد میگویند که محال است! بعد میگویند مسلمانان که هیچ، اصحاب ائمه و بزرگان به حفظ کلام خدا اهتمام داشتند. در اینجا راست میگویند. در صفحه ۲۲۲ راست میگویند. آن جا دارند روی فطرت میروند و درست هم میگویند. اینها را بعداً ملاحظه کنید.

آن چیزی که میخواستم بگویم این است: بعد از اینکه این مقدمات را میگویند، میگویند «فالمهم»؛ آن چیزی که دلیل عاشر ایشان به آن بند است و بلکه کل کتاب ایشان به این بند است، این است: «فالمهم اثبات نزوله علی نسق واحد و ابطال نزوله علی وجوه عدیده»؛ میگوید اساس این است و باید ثابت کنم. بعد شروع میکنند دلیل اول و ثانی را ذکر میکنند.

اولین دلیل ایشان همانی است که دیروز اشاره کردم. میگویند «الاول قوله تعالی ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا». میگویند «نجد فیه اختلافا کثیرا». پس این قرآن، آنی نیست که خداوند نازل کرده. آن چه که خدا نازل کرده این اختلافها را ندارد.

بعد میگویند طبرسی در ذیل همین آیه میگوید اختلاف وجوه قرائات حق است. شروع میکند به جواب دادن. ما قبلاً اینها را خواندیم و فایل های آن موجود است. دیروز عرض کردم مرحوم شیخ الطائفه قبل از طبرسی این را فرمودهاند. آیا قبل از ایشان هم گفتهاند یا نه؟ آقا زحمت کشیدند و ارسال کردهاند؛ بله، قبل از شیخ الطائفه که وفاتشان حدود ۴۶۰ است، خصاص در احکام القرآن[1] که حدود دون سال قبل از شیخ الطائفه -۳۷۰- وفات کردهاند، دارد. خصاص در احکام القرآنش این تقسیمبندی را دارد. چه بسا غیر از او هم باشد.

الآن که دیدم ایشان میگویند خصاص قبل از او دارد، به یاد مطلبی افتادم که از نحاس هم دیده بودم. اینها نکاتی است که عرض میکنم یادداشت کنید. سر جایش خیلی به درد میخورد.

---

[1] أحكام القرآن للجصاص ط العلمية (۲/ ۲۶۹)

المؤلف: أحمد بن علي أبو بكر الرازي الجصاص الحنفي (المتوفى: ٣٧٠هـ)

قوله تعالى: {ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا} , فإن الاختلاف على ثلاثة أوجه: اختلاف تناقض بأن يدعو أحد الشيئين إلى فساد الآخر, واختلاف تفاوت وهو أن يكون بعضه بليغا وبعضه مرذولا ساقطا; وهذان الضربان من الاختلاف منفيان عن القرآن, وهو إحدى دلالات إعجازه; لأن كلام سائر الفصحاء والبلغاء إذا طال مثل السور الطوال من القرآن لا يخلو من أن يختلف اختلاف التفاوت. والثالث: اختلاف التلاؤم, وهو أن يكون الجميع متلائما في الحسن, كاختلاف وجوه القراءات ومقادير الآيات واختلاف الأحكام في النسخ والمنسوخ. فقد تضمنت الآية الحض على الاستدلال بالقرآن لما فيه من وجوه الدلالات على الحق الذي يلزم اعتقاده والعمل به.

سخن نخاس شاهد تاریخی مهم برای نفی قاری محوری

یکی از نظریاتی که بعضی از اساتید محترم و بزرگوار علوم قرآنی دارند، این است -استاد هستند ولی نظرشان این است- ایشان می‌گویند با روندی که من دیدم، مسلمانان تا زمان ابن جزری که دیگر آخرش ابوشامه است، همه قاری محور بودند. می‌گفتند قرائت فلان؛ یعنی می‌خواهی به آن اداره بگیری ای آن را در کنی، برای او است. قاری محور بود. یعنی همه را به یک شخص نسبت می‌دادند، نه به خداوند. ایشان می‌گویند از ابن جزری به بعد قرائت محور شد و همه منسوب به پیامبر شد. این فرمایش ایشان است که ابتدا قاری محور بودند و از ابن جزری به بعد قرائت محور شد.

ابو جعفر نحاس چهل-پنجاه سال قبل از جصاص است. اگر جصاص در ۳۷۰ وفات کرده، نحاس در ۳۳۸ وفات کرده است. در قدکی صفحه‌ای به این عنوان گذاشته‌ام «سخن نحاس سند تاریخی برای نفی قاری محوری». یک تحلیلی است که در آن شکی نیست، آقایان مفسرین بر قرائات احتجاج می‌کردند و در و اداره می‌گرفتند. این یکی از اشکالات مهمی است که آقایانی که با تواتر مخالف هستند آن را می‌آورند. ان شالله آن را بررسی می‌کنیم. یکی از مهمترین بخش مباحثه ما بررسی اشکالات آنها است. نه اینکه حرف خودمان را بزنیم. بلکه باید حرف آنها و اشکالات مهمی که دارند بررسی شود.

یکی از آنها همین است که می‌گویند خود آنها با هم درگیری دارند. در صفحه طبری نوشته ام. من که جست و جو کردم شاید چهارصد مورد در تفسیر طبری پیدا شود که وقتی قرائت را می‌گوید، می‌گوید «و الصواب من القرائتین»؛ یکی از آنها را تعیین می‌کند. می‌گوید «و الصواب»، نه «اصوب و اصح». این کار طبری است.

خب این طرف را که می‌گوییم آن طرف را هم بگوییم. در آن طرف هم بسیاری از قرائات هست که می‌گوید هر دوی آنها صحیح است. نکته مهم در در اشکالات این است: اشکالی که می‌آید قسمت خالی لیوان را به ما نشان می‌دهد. متأسفانه کسانی که این اشکال را می‌آورند قسمتی از لیوان که خالی است را نشان می‌دهند. همه مباحثه ما هم برای این است. در مباحثه نمی‌خواهیم چیزی را ور به واقع نشان دهیم. بلکه می خواهیم با تحقیق صاف واش واش جلو برود. می‌گوییم وقتی یک اشکال می‌کنید، نگویید لیوان خالی است. بلکه وقتی منصافه به اشکال شما نگاه می‌کنیم نهایتش این است که لبه خالی لیوان را نشان می‌دهد. خب ما هم قبول داریم و جلو می‌رویم. اما چرا از آن هایی که نیمه پر لیوان را نشان می دهد غض نظر کنیم و آن را کنار بگذاریم؟!

دیروز هم نگاه کردم؛ کتاب نصوص فی علوم القرآن در ده جلد چاپ شده. یک جلد آن –جلد نهم- کامل در تواتر قرائات است. حدود شش‌صد و هفتصد صفحه است. تنها در مورد تواتر القرائات است. من اقسام قرائات و... . سه-چهار جلد این کتاب در مورد قرائات است. من دوباره مراجعه کردم تا عین عبارت را ببینم؛ از کتاب مدخل التفسیر که نویسنده آن را همه می‌شناسید؛ خدا رحمتشان کند! ایشان سه نقل قول می‌آورند؛ ابن جزری، ابو شامه، زرکشی. بعد می‌گوید: و من الغریب بعد ذلک ادعای فقها و اصولیین ما کالشهید الاول و الثانی که این قرائات متواتر است[1]. بعد می‌گوید «و یجاب بان اهل الفن اخبر بفنهم». آنها که اهل فن هستند از فن خودشان بیشتر خبر دارند. ابن جزری و بعضی دیگر از متخصصین علوم قرآنی، می‌گوید تواتر نیست. آن وقت شما گرم تر از آش شده‌اید؟! بزرگان فقها شیعه می‌گویند متواتر هست. آن سه نصی که شما می‌آورید ربطی به تواتر و عدم تواتر ندارد. آنها باید بررسی شود. محتوای کلام دیده شود. شما

یک حرفی را می‌آوری و برداشت غلطی از عبارت می‌شود و بعد می‌گویی «من الغریب». بینی و بین الله این «من الغریب» گفتن یعنی مظلوم شدن شهید اول و شهید ثانی. می‌گویند کار غریبی کردند! آنها خودشان نمی‌گویند شما می‌گویی؟! چرا آنها نمی‌گویند؟! چرا شما عبارتی را می‌آوری که مفادش چیز دیگری است؟! شما یک کلمه از آن را می‌آوری و بعد می‌گویی «اخبر بفنهم»؟! شهید اول در اینجا مظلوم واقع شده. ما باید بهدنبال اینها برویم و اینها را بررسی کنیم.

داشتم نحاس را می‌گفتم. نمی‌خواهیم نیمه خالی لیوان را نگاه نکنیم. اما طبری مقابل هم دارد. در همان زمان او؛ تقریباً معاصرش نحاس است. می‌گویی چرا بحث می‌کنید این قرائت و آن قرائت؟! نکات مهمی در مجمع البیان هست. وقتی می‌گویی القرائه، عنوان فصل بعدی الحجه است. یعنی دلیل. بعد از اینکه ابن مجاهد قرائات سبع را آورد ابو علی فارسی، ابن خالویه نوشتند الحجه للقرائات السبعه. خب نحاس و دیگران چه می‌گویند؟ می‌گویند الحجه، قبول است. عنوانی درست است. قرائتی را می‌گویی و دلیل آن را هم می‌گویی. اما یک وقتی است که به‌گونه‌ای دلیل می‌آوری که پس آن قرائت دیگر مردود است. می‌گویی اینجا ممنوع است. چرا؟ دلیلش این است که می‌گویی هر دوی آنها ماثور است. ما می‌دانیم هر دوی اینها ماثور است. شما می‌توانید دلیل آن را بگویی اما نمی‌توانید طوری دلیل بیاوری که دیگری را تخطئه کنید. نحاس چه می‌گوید؟ می‌گوید اصلاً اینها را بشوری و کنار بگذاری. می‌گوید:

> والسلامة من هذا عند أهل الدين إذا صحّت القراءتان عن الجماعة أن لا يقال إحداهما أجود من الأخرى لأنهما جميعا عن النبي صلّى الله عليه وسلّم فيأثم من قال ذلك. وكان رؤساء الصحابة رحمهم الله ينكرون مثل هذا[2]

حال ما بگوییم قاری محور بوده! این قاری محور است؟! در آن زمان ابو جعفر نحاس می‌گوید سلامت نزد اهل دین این است که این احتجاجات را ترک کنید. شما به چرایی آن چه که خدا فرموده چه کار دارید؟! می‌گوید حتی دلیل هم نیاوری. چرا؟ می‌گوید وقتی دلیل می‌آوری مدام می‌خواهید بگویید که این بهتر است و آن بدتر است.

و حال اینکه اصل الاحتجاج مانعی ندارد. واقعاً هم بخش عظیم تراث اسلامی همین کتب احتجاجات است. خیلی زیبا است. کسی که مطلع است می‌فهمد که چه کار کرده‌اند در احتجاجات بر قرائات راجحه و بر قرائات شاذه. این جنی کم کسی نیست. کتابی به نام «المحتسب في تبيين وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها» دارد. من در فدکیه آورده‌ام. می‌گوید من خواب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیدم[3]. دیدم حضرت تأیید کردند که من این کار را ادامه بدهم. ابن جنی که یک آدم ساده در علم نیست. همه آنها را می‌داند. اما باز یک کتابی در احتجاج برای قرائات شواذ می‌نویسد.

پس در یک کلمه حرف نحاس شاهد تاریخی قوی‌ای است برای اینکه مسلمین در همان زمان هم قاری محور نبودند. دارد می‌گوید اهل دین چرا احتجاج می‌کنید؟! همه آنها کلام خدا است.

---

[1] مدخل التفسیر ص۱۴۶؛ و من الغریب بعد ذلک ما وقع من بعض الاصولیین و کذا بعض من اعلام فقهاء الشیعه الامامیّه کالشهیدین-قدس سرهما-فی محکیّ«الذکری»و«روض الجنان» من دعوی تواتر القراءات السّبع... و نقتصر فی مقام الجواب علی امر واحد،و هو ان اهل الفنّ اخبر بفنّهم.

[2] إعراب القرآن للنحاس (٥/ ٤٣)

[3] الشيخ أبو الفتح -رحمه الله- في آخر هذا الكتاب- حكاية هذا لفظها:

أخبرني من يعتادني للقراءة علي والأخذ عني، قال: رأيتك في منامي جالسا في مجلس لك على حال كذا، وبصورة كذا - وذكر من الجلسة والشارة جميلا- فإذا رجل له رواء ومنظر، وظاهر نبل وقدر - قد أتاك.فحين رأيته أعظمت مورده، وأسرعت القيام له، فجلس في صدر مجلسك، قال لك: اجلس، فجلست. فقال كذا: شيئا ذكره، ثم قال لك: تمم كتاب الشواذ الذي عملته، فإنه كتاب يصل إلينا، ثم نهض.فلما ولى سألت بعض من كان معه عنه، فقال: علي بن أبي طالب، صلوات الله عليه. قال الشيخ: وقد بقيت من نواحي هذا الكتاب أميكانات تحتاج إلى معاودة نظر، وأنا على الفراغ منها بإذن الله.وقال بعد هذا: عاودتها، فصحت بلطف الله ومشيئته، وحسبنا الله ونعم المعين.

انکار نقل تفرد حفص در قرائت «ضُعف» در کتاب التمهید

انکار نقل تفرد حفص در قرائت «ضُعف» در کتاب التمهید

حال آن چیز اصلی که می‌خواستم بخوانم این بود؛ کاری که خودم در محضر شما شروع کردم تا فایده اش بیشتر باشد، این است: اگر مباحثه می‌کنیم برای اینکه مطالب واضح شود باید مصادیق کار کنیم. یعنی برویم موارد خاص را بیاوریم و مراجعه کنیم و بحث کنیم. مثلاً متفردات حفص. آن جایی که تنها حفص متفرد است. اسم آن‌ها را بیاوریم و بحث کنیم. این‌ها چیزهای خیلی خوبی است. این در ذهن من بود. دو-سه مورد آن را یادداشت دارم که بعد عرض می‌کنم و مراجعه کرده بودم. یکی از آن‌ها که سه‌شنبه هفته قبل یادم بود و خدمت آقا گفتم این بود؛ سه‌شنبه به ایشان گفتم، فردایش در روز چهارشنبه که در نرم‌افزار مشکات جست و جو می‌کردم به یک عبارتی از کتاب التمهید رسیدم که در محضر همه شما هست.

آن چیزی که ذهن من را خیلی جذب کرد، این بود. الآن هم خدمت شما می‌گویم؛ بعد کتاب دومشان -علوم قرآنی- که تقریباً خالصه فارسی التمهید است را هم خدمت شما می‌گویم. در ذهن من بین این دو کتاب توافق نیست. یعنی یک ناهماهنگی احساس می‌شود. دیدم چاپ التمهید که در کتابخانه حوزه موجود است، برای مؤسسه تمهید است. یعنی عبارات تغییری نکرده. در التمهید عبارات مانده و مؤسسه التمهید هم چاپ کرده. من آن‌ها را می‌خوانم، شما ببینید ذهن شما با ذهن قاصر من هماهنگ هست یا نه.

عنوانی که در فدکیه هست، این است: «التمهید في علوم القرآن-فالراجح ان عاصما وه الذی قرأ بالضم فیما اقرأه علی حفص». این عنوانی است که من در فدکیه گذاشته‌ام. عنوان کتاب التمهید هم این است: «و هل خالف حفص شیخه عاصما فی شیء من قراءته؟[1]». خب مستحضر هستید که مبنای ایشان تأکید بر قرائت حفص است. می‌گویند قرائت حفص همان قرائت مسلمانان است. اگر مطالب ایشان را ببینید ایشان خیلی روی این تأکید دارند. در جزوه‌ای هم که آقا به من دادند گفتند من از ابتدا این‌ها را می‌نویسم. خیلی خوب است. سه بخش کردند. گفتند بعضی ها می‌گویند ما نمی‌دانیم قرائت اصلی کدام است. به مرحوم آقای خوئی نسبت دادند. یکی هم کسانی هستند که می‌گویند می‌دانیم قرائت اصلی کدام است و آن قرائت حفص از عاصم است. این قول را به صاحب التمهید نسبت دادند.

خب این مبنای ایشان است. بسیاری تأکید دارد روی انحصار قرائت مسلمین در قرائت حفص از عاصم. خب حال به مطلبی می‌آیم که در کتب علوم قرآنی معروف است. هر کسی به این کتب سر بزند به گوشش می‌خورد؛ حفص گفته «ما خالفت عاصما الا فی ثلاثة»؛ عاصم «ضَعف» خوانده اما من «ضُعف» خوانده‌ام. این یک چیز معروف است. این چیز معروف در کتاب‌ها یک جور خار و ریگی در

مبنای متخذ ایشان شده است. ایشان می‌گویند حفص از عاصم تمام است و سند هم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسد. می‌گوید یعنی چه که عاصم بگوید من با کلام استاد خودم مخالفت می‌کنم؟! یعنی در کلام خداوند دست برده است؟! خب چرا «ضُعف» خواندی؟ با یک کلام عجیب تر جواب می دهد، حفص می‌گوید روایتی از ابن عمر نقل شده که من محضر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هر سه را خواندم. «اللّهُ الّذي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً[2]». می‌گوید حضرت برگشتند و من را تصحیح کردند و فرمودند «من ضُعف» بخوان « ثُمّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ **ضَعْفاً** وَ شَيْبَةً» ابن عمر این را نقل می‌کند. حفص هم به همین عمل کرده و گفته من در اینجا با عاصم مخالفت کردم. خواندم «ضُعف».

خب ایشان این را چه کار کنند؟ می‌گویند که این دروغ است، یک چیزی درست کرده‌اند. خود مکی بن ابی‌طالب هم که می‌گفت، می‌گفت «رُوی». درحالی‌که «رُوی» نیست. بسیاری از آن‌ها برایش سند می‌آورند و می‌گویند سندش هم خوب است. حفص این را گفته، این‌طور نیست که شما بگویی مکی گفته «رُوی». دیگران سند آن را آورده‌اند. حال این را چه کار کنیم؟

> و هل خالف حفص شيخه عاصما في شيء من قراءته؟قال ابن الجزري: و ذكر حفص انه لم يخالف عاصما في شيء من قراءته الا في حرف الروم «اللّهُ الّذي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ...». قرأ بالضم و قرأ عاصم بالفتح .قال ابو محمد مكي: قرأ ابو بكر و حمزة بفتح الضاد في الثلاثة.و قد ذكر عن حفص انه رواه عن عاصم و اختار هو الضم لرواية ابن عمر،قال: قرأت على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله «من ضعف» بالفتح،قال: فرد علي النبي صلّى اللّه عليه و آله «من ضعف» بالضم في الثلاثة.قال مكي: و روى عن حفص انه قال: ما خالفت عاصما في شيء مما قرأت به عليه الا في ضم هذه الثلاث كلمات**[3]**

«فرد علی النبی صلّی اللّه علیه و آله «من ضعف» بالضم فی الثلاثة»؛ البته وجه آن را می‌گویند «ضُعف» لغت قریش است و «ضَعف» برای غیر آن‌ها است. خب حال صاحب التمهید می‌فرمایند:

> لكن الصحيح ان هذه النسبة غير ثابتة، و من ثم لم يثبت مكي في اسناد ذلك الى حفص، و انما ذكره عن تردي و شك بلفظة المجهول:«ذكر عن حفص». «روى عن حفص». كانه لم تثبت عنده صحة ذلك قطعيا. و هذا هو الذي نرجحه نحن، نظرا لان وثوق مثل حفص، بابن عمر الهائم في مذاهب، لم يكن بمرتبة توجب ترجيحه على الوثوق بشيخ الضابط المامين، اذ كانت قراءة عاصم ترتفع الى مثل علي عليه السلام في سلسلة اسناد ذهبي رفيع، و قد اتقنه عاصم اتقانا، فاودعه ربيبه و ثقته حفصا. الامر الذي لا ينبغي الارتياب فيه لمجرد رواية رواها رجل غير موثوق به اطلاقا.اذ كيف يخفى مثل هذا الامر- في قراءة آية قرآنية- على سائر الصحابة الكبار الامناء، و يبديه النبي صلّى اللّه عليه و آله لابن عمر اختصاصا به؟! و هل يعقل ان يترك حفص قراءة ضمن شيخ الثقة انها قراءة علي عليه السلام في جميع حروفها كاملة أخذها عن شيخ السلمي في الخاص و العام، لمجرد رواية لم تثبت صحتها؟! و اذا كنا نعرف مبلغ تدقيق الكوفيين و لا سيما في عصر التابعين، و مدى ولائهم

> لآل البيت عليهم السلام و اتهامهم لامثال ابن عمر المتفكك الشخصية، نقطع بكذب الاسناد المذكور و ان حفصا لم يخالف شيخه عاصما فى شىء من حروفه اطلاقا، كما لم يخالف عاصم شيخه السلمى فى شىء من قراءته، لان السلمى لم يخالف عليا امير المؤمنين عليه السلام. هذا وهو الصحيح عندنا. **فالارجح ان عاصما وهو الذى قرأ بالضم فيما اقرأه على حفص.**

«لكن الصحيح ان هذه النسبة غير ثابتة»؛ این حرف دروغ است. یعنی تهمتی به عاصم است.**«و من ثم لم يثبت»؛** محکم به او نسبت نمیدهد بلکه میگوید رُوی. **«مكى فى اسناد ذلك الى حفص، و انما ذكره عن تردد و شك بلفظة المجهول:«ذكر عن حفص».** «**روى عن حفص». كانه لم تثبت عنده صحة ذلك قطعيا**»؛ نه اینطور نیست، خودشان میگویند از قدیم معروف بود که حفص اینطور گفته است.

«و هذا وهو الذى نرجحه نحن»؛ ما میگوییم رُوی دروغ است و بی خودی به او نسبت دادهاند. چرا؟« **نظرا لان وثوق مثل حفص، بابن عمر الهائمة فى مذاهبه**»؛ ایشان میگویند ابن عمر حفص را نمیشناسد. چون عبد الله بن عمر در هیچ چیزی یک قدم ثابتی ندارد. یک نظر درست و حسابی ندارد. ثقه نیست. حفص بیاید حرف استادش از امیرالمؤمنین را رها کند و به ابن عمر بچسبد؟! چنین چیزی ممکن است؟!

«و هل يعقل ان يترك حفص قراءة ضمن شيخه الثقة انها قراءة على عليه السلام فى جميع حروفها كاملة أخذها عن شيخه السلمى فى اخلاص و امانة، لمجرد رواية لم تثبت صحتها؟!»؛ استادش ضمانت کرده که این قرائت امیرالمؤمنین است، او بهخاطر روایت ابن عمر آن را رها کند؟!

«نقطع بكذب الاسناد المذكور و ان حفصا لم يخالف شيخه عاصما فى شىء من حروفه اطلاقا»؛ این حرف کنار رفت.

«كما لم يخالف عاصم شيخه السلمى فى شىء من قراءته، لان السلمى لم يخالف عليا امير المؤمنين عليه السلام. هذا وهو الصحيح عندنا»؛ که حفص در هیچ چیزی عاصم را مخالفت نکرد.

«فالارجح»؛ اینجا منظور من است.**«ان عاصما وهو الذى قرأ بالضم فيما اقرأه على حفص**»؛ از یک طرف معروف است که حفص میگوید من بر خلاف عاصم،«ضُعف» خواندهاست. ایشان میگویند اینکه دروغ شد، پس چه کسی «ضُعف» خواندهاست؟ عاصم خواندهاست. یعنی وقتی آن نسبت دروغ شد ما میبینیم که حفص «ضُعف» خواندهاست، «خالفت» دروغ است. لذا حفص از خود عاصم تبعیت کردهاست.

---

[1]التمهيد فى علوم القرآن ج۲ ۲۴۹

[2]الروم ۵۴

[3]التمهيد فى علوم القرآن ج۲ ۲۴۹ حفص و قراءتنا الحاضرة ..... ص : ۲۴۵

عدم همانگی بین دو کتاب التمهید و علوم قرآنی

این قسمت اول در التمهید بود. من تا اینجا که رسیدم هنوز علوم قرآنی را ندیده بودم. برایم خیلی تعجبآور بود. ایشان میگویند عاصم کسی است که به ضم قرائت کرده است. خب مصحفی که الآن ما داریم، قرائت عاصم است. شما آن را باز کنید و ببینید در آن چیست. «ضَعف» است، نه «ضُعف». یعنی همه قبول دارند که عاصم «ضَعف» خوانده است. پس چه شد؟ از یک طرف قرآن ما حفص از عاصم است و از یک طرف معروف شده که حفص «ضُعف» خوانده، درحالیکه در قرآن ما «ضَعف» است؟! حرف عاصم چه شد؟! من نمیدانم جمعآوری کننده کتاب علوم قرآنی خودشان بودند یا از شاگردانشان بودند؟ اینجا بود که در ذهن من اینطور آمده که شاگردانشان بودند. چون اگر خودشان در اینجا بودند شاید عبارت التمهید را با اینجا موافق میکردند. علوم قرآنی طور دیگری است. آمدند دیدند که در مصحف «ضَعف» است. گفتند ما چه طور ترجمه کنیم که ارجح این است که عاصم «ضُعف» خوانده است؟! در علوم قرآنی پایان را به این صورت گفتهاند:

> نظری را كه می‌توان ترجيح داد اين است كه اين كلمه را حفص هرگز به ضم نخوانده و با شيخ خود هيچگاه مخالفتی نورزيده است[1]

این قسمت را گفتهاند که «دروغ است که حفص به ضم خوانده است». خواندن به «ضُعف» دروغ است. من یک ناهماهنگی احساس میکنم. نمیدانم درست است یا نه. آن چه که مقصود من از این خواندن بود این است: چرا در فضای «خالفت» ناهماهنگی ایجاد میشود و فالارجح میگویند و بعد میبینیم مصحف چیز دیگری است؟! معروف است که او میگوید «ما خالفت الا فی ضُعف» اما در مصحف میبینیم که «ضَعف» است؟! در ذهن شریف ایشان چه میشود که یک دفعه اینطور میشود؟! یک کلمه است. کلمه اختیاری هنوز در فضای علوم قرآنی کتابهای ما معلوم نشده است. نزد اهلش در فضای خودش یک معنای بسیار غامضی دارد. ما هم یک کلمه گفته ایم و رد شدهایم. لذا آقای فضلی در کتابشان اصالً یک باب برای معنای اختیاری آوردهاند. یعنی نیازی است که این معلوم شود. اگر در ذهن شریف صاحب التمهید معنای اختیاری با شواهد روشن واضح شده بود اصلا تکذیب نمی کردند. چون تکذیب نیازی نیست. یک چیزی دو دو تا چهارتا در فضای علوم قرآنی است که تکذیب هم نیازی ندارد.

من عبارات همه را گذاشتهام – عبارت دانی و مکی و ... - اصلاً عبارت آنها کاملشمس است. نیازی به تکذیب نیست. میگویند حفص گفته که من شاگرد عاصم هستم و هرچه استادم گفته برای شما میگویم. استاد من «ضَعف» گفته ولی من یک عمر است که با قرآن سر و کار دارم. امام القرائه نیستم اما میتوانم فی الجمله مختار القرائه داشته باشم.

توضیح قرائت «ضُعف» با توجه به معنای تجزی در قرائت

افراد القرائة بالرواية و تجزی در قرائت

به این خوب دقت کنید. توضیح مفصل آن بعداً ان شالله. در این ایام دو-سه نکته آمد و جمع‌بندی هایی شد که نزد خود من از عیدیهای ولادت موفور السرور بود. ببینید افراد القرائة خیلی مهم است. بحث کمی نیست. مرحوم نجاشی در رجال دارند «لابان مفردة فی القرائة». ابان بن تغلب مفرده داشته. یعنی چه که مفرده داشته؟! مرحوم نوری این مفرده را می‌گیرند و می‌گویند همه اینها بیخودی است. درحالی‌که مفرده اصطلاح خاص خودش را دارد. ما دو جور افراد داریم. این دو جوری را که عرض می‌کنم تا حالا در جایی ندیده‌ام. این دسته‌بندی را قبلاً هم در مباحثه نگفته‌ام. ولی دسته‌بندی را می‌گویم تا شما ببینید له یا علیه آن شواهدی دارد یا نه.

دو جور افراد داریم. افراد به چه معنا است؟ یعنی وقتی استاد شروع تعلیم قرآن به شاگرد می‌کرد تنها سراغ یک قرائت می‌رفت. کاری با سائر قرائات نداشته و اصلاً ذکر نمی کرده. بلکه قرآن را به او القاء می‌کرده و تا آخر می رفته. به این افراد القرائة می‌گوییم. افراد القرائة که خیلی مهم است دو جور بوده؛ افراد القرائة بالرواية؛ یعنی می گفته اینجا بنشین و از من بشنو و بعد هم برای من بخوان. چه چیزی را بشنو؟ اینهایی که من برای تو می‌گویم فقط من ناقلش هستم. عین همین ها را از استادم شنیده‌ام. این افراد القرائة بالرواية است که شیخ، راوی و ناقل محض است. اینجا است که سفارش می‌کنم این را بخوانید؛ ابن مجاهد مقدمه بسیار خوبی بر کتاب السبعة دارد؛ آقای شادی حکمت ناصر این مقدمه را برداشته و از آن سوء استفاده غریبی کرده. حتماً باید آن را بحث کنیم. سوء استفاده غلط غلط. همه کتابش را بر این برداشت غلط مبتنی کرده. ان شالله می‌خوانیم. ما که تعصب ندارید بگویید حرف ما درست است. من حرف ایشان را می‌خوانم تا ببینید برداشت ایشان درست است یا نه.

ابن مجاهد مقدمه خوبی دارد. می‌گوید همه قاری ها که یک جور نیستند. مثل مجتهدین است. شما می‌گویید طلبه داریم، یک سطح بخوان داریم، یک خارج خوان داریم، مجتهد داریم، اعلم و افقه داریم. همه اینها برای ما روشن است. او می‌گوید قاری ها هم همینطور هستند. می‌گوید یک قاری هست که وقتی اقراء می‌کند تنها راوی است. ما آنها را می‌شناسیم لذا اگر در آن دست برد گوشش را می‌گیریم. می‌گوییم تو کسی نیستی که در اینجا اهل اختیار باشی. از باب تشبیه به او می‌گوییم تو مجتهد نیستی.

اما یک کسی داریم که امامٌ فی القرائة است. یعنی له اهلیة الاختیار. این اصطلاح اختیار را داشته باشید. لذا می‌گوییم که عاصم قاری است. اما حفص راوی است. یعنی ممکن نیست که حفص امام باشد. نمی‌تواند جای عاصم قرار بگیرد. عاصم امام است و مختار دارد. نافع امام است. یعنی مختار دارد. شواهد آن را هم عرض می‌کنم.

قرائت «ضُغف» ؛ مبتنی بر تجزی حفص در قرائت

با این حساب حفص امام نیست؛ قاری نیست؛ مختار القرائه ندارد. اما اباان مفرده دارد. یعنی اباان یک مفرده برای کل قرآن کریم دارد و میگویدی اینها مختار من است. از روی اجتهاد تلفیق در روایات میکنند. اجتهاد در مقرو نه، آنها که همه روایت است. اجتهاد در تلفیق انسب به نظر خودش که آیا در این مجاز هستند که ان شالله بحث میکنیم.

در اینجا چه شده؟ در اینجا مانند اجتهاد متجزی زیاد اتفاق افتاده. ما در اجتهاد متجزی چه میگوییم؟ میگوییم فلانی مجتهد مطلق نیست اما مجتهد متجزی هست. متجزی یعنی در بعضی از مسائل میتواند از سرچشمه آب بردارد. مختار و فتوا داشته باشد. همین کار در قرائت هست. با تفاوتی که ابن جزری در النشر عبارت بلند بالایی دارد. در النشر میگوییدی فقها که فتوا میدهند با قراء که مختار دارند تفاوت دارد؛ در فتاوا یکی از فتاوا درست است اما در قرائات همه مختارها درست است. ابن جزری در مقدمه النشر به این تصریح میکند.

در اینجا حفص میگوییدی من امام در قرائت نیستم. بلکه من راوی هستم. هر چه از عاصم برای شما روایت میکنم حرف او است. الا یک جا که خودم مجتهد متجزی هستم. وقتی خودم میخوانم اختیار القرائه خودم «ضُغف» است. سند خیلی خوب است. از مسند احمد سند آوردهام. به نظرم شعیب الأرنؤوط میگوییدی «صحیح علی شرط الشیخین[1]». یعنی نزد حفص سند خوب بوده و او در فضای خودش یک دستی بالا کرده و میگوییدی من راوی هستم اما در یک جا یک مختار دارم.

نگاه کنید دانی، مکی و ... تصریح میکنند و میگویند حفص درجاییکه از عاصم روایت کرده «ضَغف» خوانده، در یک جا گفته من طبق این روایت بهعنوان مجتهد متجزی در قرائت مختار دارم. وقتی در خانه نزد خودم قرآن میخوانم حرف عاصم را نمیخوانم. حالا این تکذیب میخواهد؟! تکذیبی نیاز ندارد. فقط مهم این است که بفهمیم اختیار به چه معنا است. حفص در چه فضایی بود و چه میگفت. «ما خالفت» به این معنا نیست که در کلام استادم دست بردم و حرف خدا را تغییری دادم که شما میگوییدی او بریء از این کار است. بلکه یک فضایی بود که اختیار القرائه معروف بود.

این صفحاتی را که در اینجا گذاشتهام را نگاه کنید. شواهدی که له ای علیه آن پیدا کردید تذکر بدهید. به گمانم بین فرهنگ علوم قرآنی فارسی و التهمیدی توافق نباشد. حالا شما هم تأمل کنید. به گمانم توافق نیست. التهمیدی که اساس حرف بوده عبارت اخیر با آن اساس است. اما در علوم قرآنی دیدن که «ضُغف» در قرآن نیست و عاصم هم فقط مختارش بوده. خب نیازی به آن تکذیب نبوده. بله، نیاز بعدی این است که شما میگوییدی حفص اهل اختیار نبوده و حال اینکه اینطور نیست. ما مختاری داریم که مختار متجزی است.

[1]مسند أحمد ط الرسالة (٩/ ١٨٥)؛إسناده ضعيف لضعف عطية بن سعد العوفي. وباقي رجاله ثقات رجال الشيخين غير فضيل بن مرزوق- وهو الرقاشي الكوفي- فمن رجال مسلم. يزيد: هو ابن هارون.

منحصر کردن قرائات متواتر در قرائات سبعه توسط ابن مجاهد

شاگرد: فرمودید افراد دو نوع است...

استاد: افراد بالروایه و افراد بالمختار افراد بالمختار تنها برای امام است. اینها را یادداشت کنید و ثبت کنید. ابن مجاهد که خودش همه این کارها را کرده در شرح حالش آوردهاند؛ به او گفتند که چرا مدام هفت قرائت میگویی؟ کار حکومتی کردی و میخواهی آن را جا بیاندازی؟ ابن شنبوذ را تادیب میکنی؟ چرا این کار را میکنی؟ انت امام فاختر وجه لقرائتک نحن نتبعه؛ میگویی خودت امام هستی، تو چه فرقی با عاصم داری؟! ما میدانیم که تو امامی. یک مختار داشته باش تا همه از تو متابعت کنند. خیلی جالب است. ابن مجاهد چه جوابی میدهد؟ میگویی این زمان، زمانی نیست که من مثل سائرین امام شوم. دیگر الآن باید کاری کنم. در معنای سبعة احرف احساس خلأ کرده بود. میگفت الآن باید یک سبعی را جا بیاندازم تا بعداً وقتی مسلمانان میگویند نزل القرآن علی سبعة احرف، ذهن همه سراغ این هفت قرائت رود و قانع شوند. خیلی زرنگی کرد. گفت فعلاً ما محتاج هستیم که تراث خودمان را حفظ کنیم. هفت همم را میآوریم تا «نزل القرآن» هم درست شود. خب او کار خودش را کرد.

کسی که «نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» میگویی کارش را در طول تاریخ بهخوبی بلد است. ما نباید خدایی و حفظ قرآن را به او یاد بدهیم. خوب بلد است که نسبت به هر کسی با هر شرائطی چطور کتاب خودش را حفظ بکند. ولی حفظ ابن مجاهد سبب شد که میخی کوبیده شود؛ بعد از او شاطبیه، تیسیر و النشر بیاید. الآن همه موسوعة التفسیر المأثور نوشته شود که شما با یک مراجعه در ذیل یک آیه، تمام قرائات دیگر -حتی از ابن مسعود و مصحف او را میبینید. با یک مراجعه! خدای متعال اینطور حفظ میکند آن سبعة احرفی که کلها کاف و شاف.

شاگرد: یکی افراد القرائه بالروایه بود، دیگری چه بود؟

استاد: افراد القرائه بالمختار بود که مختص امام است. تمام مقرین کارشان افراد القرائه بالروایة بود. اما افراد القرائه بالمختار مانند کار ابان است. اگر مسأله تشیع ابان بن تغلب نبود، ابن مجاهدی که آگاه بود، او را یکی از مهمترین امامان هفت گانه قرار میداد. ولی خب ابان مفرده داشته. خودش در آن زمان مفرده را نوشته بود. شوخی نیست. عاصم مفرده ندارد. نافع مفرده ندارد. اینها معاصر بودند. نافع و عاصم و ابان معاصر بودند. آنها خودشان مفرده ندارند.

شاگرد: قول لغوی ابان مورد اعتنا است.

والحمد لله رب العالمين